

«دولت عادل» به سه نیاز اساسی رشد شهروندان توجه دارد: ۱. امکانات رشد و ارتقای آن‌ها را فراهم می‌کند؛ ۲. آنچه این‌ها دارند و مالکشان هستند، ازشان نمی‌گیرد؛ ۳. مانع رشدشان نمی‌شود و اگر مانعی در برابر رشدشان است، آن موانع را برمی‌دارد.

گفته است. چون از طبیعت استفاده می‌کند، اما هیچ ثمری ندارد. آدمی که از نعمت‌ها استفاده می‌کند، ولی هیچ نفعی به دیگران نمی‌رساند، نیز ظالم است. آن زمان که حضرت ولی عصر (عج) می‌آیند، هم آگاهی و عقل مردم بالا می‌رود، هم عدالت. در قرآن آمده است «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» خدا به آن‌هایی که اهل ایمان و عمل صالح‌اند وعده داده «لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ» که زمین در اختیار آن‌ها قرار می‌گیرد، «كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ» و قدرت خواهد داد. «لَهُمْ دِينُهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا» پس امنیت متأخر از عدالت است. هر قدر اجرای عدالت و عدالت‌گرایی مان بیشتر شود، همان مقدار دیگران از ناحیه ما در امنیت بیشتری خواهند بود.

عدالت برای عدالت

استاد مطهری دیدگاه گروه اول را، که نیچه نمایندگی می‌کند، نمی‌پذیرد؛ زیرا نتیجه پذیرش اینکه ذات انسان قدرت‌طلبی است یأس و تسلیم خواهد بود. انسان‌ها یا قدرتمند می‌شوند یا تسلیم قدرت. کسانی که براساس این نظریه زندگی کنند همواره در جست‌وجوی محل استقرار قدرت‌اند. می‌گویند همیشه بگردید ببینید قدرت کجاست، همان جا سکنی بگزینید. در سریال کره‌ای «بازی مرکب» نیز چنین نظری نشان داده شد که به دنبال گروه قدرتمند بگردید تا نجات پیدا کنید. براساس این دیدگاه در علم روابط بین‌الملل شما چاره‌ای ندارید جز اینکه تسلیم آمریکا شوید. اوست که قدرت دارد پس تسلیم او بشوید! علوم انسانی رایج چنین طرحی را تئوریزه کرده است؛ اگر می‌خواهی بمانی قدرتمند را پیدا کن. فرقی ندارد در سطح بین‌المللی باشد یا در زندگی شخصی. در نظر استاد مطهری دیدگاه راسل نیز پذیرفته نیست و به بن‌بست می‌رسد. چه بسا آگاهی بدهیم که تأمین منافع افراد در گروهی اجرای عدالت است؛ اما اگر فرد یا گروهی از راهی دیگر به جز عدالت، مثلاً با زور و قلدری، به تأمین منافع خود موفق شود، دیگر عدالت مطلوب نخواهد بود.

حضرت علی (ع) در حدیثی می‌فرماید: «مَنْ اسْتَخْكَمَتْ لِي فِيهِ خَصْلَةٌ مِنْ خِصَالِ الْخَيْرِ، احْتَمَلْتُهُ عَلَيْهَا وَاعْتَفَرْتُ فَقَدْ مَآ سَوَاهَا، وَلَا اَعْتَفَرْتُ فَقَدْ عَقَلَ وَلَا دِينَ، لِإِنَّ مُفَارَقَةَ الدِّينِ مُفَارَقَةَ الْأَمْنِ، فَلَا يَتَهَنَّأُ بِحَيَاةٍ مَعَ مَخَافَةٍ، وَفَقَدْ الْعُقْلُ فَقَدْ الْحَيَاةَ وَلَا يُقَاسُ إِلَّا بِالْأَمْوَاتِ» (کافی، ج ۱، ص ۲۷). هر که خصلتی از خصال نیک را به کار بندد و آن را در خود ملکه کند او را با همان عادت پسندیده می‌پذیرم و از اتصاف به خصلت‌های نیک دیگر چشم می‌پوشم، اما هیچ‌گاه نداشتن عقل و دین را نمی‌بخشم؛ زیرا نداشتن دین یعنی نداشتن امنیت و آسایش، و زندگی سایه ترس و نگرانی گوارا نیست. چه اینکه نداشتن عقل به معنای نداشتن خود زندگی است و حیات بدون عقل تنها به زندگی مردگان می‌ماند.